سخنرانی مسجد سید - اصفهان جلسه 5

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) [1]

ما در وجود خود ابداع و اختراع داریم. چطور؟ مثال آن خیلی روشن است که حتّی بچّه‌ها هم میفهمند. چشم‌هایتان را روی هم بگذارید و یک باغ و بستانی را خیال کنید که گل دارد، بلبل دارد، اشجار و انهار دارد، آبشارها دارد، چمن‌ها دارد، درخت‌ها دارد، مناظر ادبی و مناظر شاعرانه دارد. هرچه از این موارد به فکرت میرسد خیال کن!

خوب توجّه کنید! به محض این که خیال کردید، این باغ در کشور وجودتان موجود میشود. یک باغ عظیم، همان گونه که خیال کرده‌اید، در مرحله و مرتبه خیالِ شما، وجود پیدا میکند.

این باغ، قائم به غیر و قائم به توجّه تو است. تا وقتی متوجّه به آن هستی، آن باغ هم هست. به محض این که توجّهت را سلب کردی، نیست و نابود میشود. درست است؟ همه متخیلات تو، قائم به توست. تو قیوم و نگهبان آن‌ها هستی. آن‌ها به مشیت و اراده تو، قائم هستند. مادامی که مشیت تو، متعلّق به آن‌هاست، آن‌ها موجود هستند. به محض این که مشیت و خواست و توجّه تو از آن‌ها سلب شد، «نیست» میشوند. تو خلاقیت «کن فیکون» داری. به محض این که «کنِ» وجودی، توجّه کردی، فوری موجود می‌شود و تا منصرف شدی، نیست و نابود میشود.

نکته‌ای را بگویم و رد شوم. اگر تو قوی شوی، میتوانی آن صورتی را که در نفْس تو موجود است، در خارج موجود کنی. ان شاء الله در بحث نبوّت و امامت، من این مطلب را با یک شرح

مفصّل‌تری خواهم گفت تا به یاری خدا برای شما مثل این چراغ روشن شود. اگر قوّت نفسانی تو زیادتر شد، میتوانی همین صور ابداعیه خیالیه را در خارج موجود کنی. مثل حضرت رضا7 که شیر پرده را در خارج موجود کردند و آن صورت نقاشی را به شیر زنده واقعی تبدیل کردند. [2] «العارفُ يخْلُقُ بِهُمَّتِهِ». [3]

این صورت خیالی که در نفس تو موجود شده، قائم به تو است و تو، قیوم او هستی، اگر او به خود بیاید و دارای شهود شود، میبابد که قائم به غیر است؛ میبابد که نگهداشته شده است. امّا نگهدارنده‌اش کیست و چیست؟ آن صورت خیالی که در نفس تو موجود شد، نمیتواند درک کند و نمیتواند بفهمد که قیوم او، کیست و چیست و چگونه او را نگهداشته است؟ امّا تو خودت میفهمی!

خوب توجّه کنید! یک حرف «الف» را خیال کن. تا حرف «الف» را خیال کردی، حرف «الف» در نَفْس تو موجود میشود. نفْس تو یک مملکتی است که پادشاه و سلطان این ممکت تو هستی. امر ایجاد و اعدام آن به دست تو است، امر خلق کردن و آفرینش این مملکت به دست توست. هیچ کس نمیتواند با تو معارضه کند. تو چیزی را خیال کنی، فوری موجود میشود.

حال این حرف «الف» که تو در نفْس خودت موجود کردهای، میبابد که موجود است و قائم به غیر است. اما غیر را تشخیص نمی‌دهد که کیست؟ چیست؟ چگونه نگهداشته شده؟ و چگونه این حرف «الف» قائم به او شده است؟ امّا تو خودت میفهمی. تو میبینی که به حرف «الف» احاطه داری. تو میبینی که به آن بوستان احاطه داری. ظاهر و باطن و هستی و نیستی و همه چیز آن گلستان و بوستان یا آن حرف «الف» یا آن صورت عمل ضرب و تقسیم، همه در نظر تو روشن است و میبینی که چگونه نگهش داشتهای. میبابی که به «توجّهت»، نگه داشتهای. میبابی که توجّه تو، محیط بر آن‌هاست. اما آن‌ها نمیتوانند بیابند که تو کیستی و چیستی و چگونه آن‌ها را نگه داشتهای؟ درست است یا خیر؟ این مطلب را خوب فهمیدید؟ این، یک نمونهای از خلاقیت خدای متعال است.

«بِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ.» [4]

«خَلَقَ اللهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ.» [5]

«الْمَشِيةَ بِنَفْسِهَا» را امشب فرصت ندارم شرح بدهم.

«إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [6]

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [7]

منظور از «قول»، قول لفظی نیست، بلکه «مشیت الهیه» است که مشیت، قائم به حقّ است و خداوند، تمام ممکنات از جمله من و تو را به «مشیت» میآفریند. من و تو مثل همان حرف «الف» هستیم که مثال زدم. مییابیم که قائم به غیر هستیم ولی نمی‌دانیم آن «غیر»، کیست و چیست ؟ «غیر» باید خودش را به ما بنمایاند تا ما «غیر» را بیابیم. نمایاندن «غیر» خودش را به ما، به زیر و رو کردن و عجز و مسکنت و ذلّت ما است.

همین مطلب، سرِّ تنزّل ارواح به عالم دنیاست. فُضلایی که در شب اول تشریف داشتند، به یاد دارند که من شعر ابوعلیسینا را خواندم. در آنجا میگوید.

إنْ كَانَ أَهْبَطَهَا الإلَهُ لِحِكْمَةٍ

طُوِيَتْ عَنِ الفَطِنِ اللَّبِيبِ الأَوْرَعِ [8]

حکمت تنزّل ارواح که ما را از عالم قدس به این عالم آورده‌اند، همین است که ما بیابیم قیوم داریم؛ ما بیابیم که قائم به غیر هستیم؛ بیابیم فقیر بالذات هستیم. و بیابیم غنی علی الاطلاقی هست که به غنای او، مستغنی هستیم؛ به وجود او، موجود هستیم؛ به علم او، دانا هستیم؛ به قدرت او، توانا هستیم. «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ»

در این جا، آقایان اهل علم اجازه بدهند یک کلمهای اشاره کنم. این کلمه، یک بحث مفصّلی دارد و جلسه درس می‌خواهد ولی به طور اجمال اشاره میکنم. آقایان! «لا و الا» نه تنها در ذات حقّ، بلکه در تمام صفات او هم برقرار است. لا هُوَ الّا هُوَ [9] ؛ لا الهَ الّا اللهُ؛ لا قُدرةَ الّا قُدرةُ اللهِ؛ لا عِلمَ الّا علمُ اللهِ؛ لا حَیاةَ الّا حیاةُ اللهِ. توحید در تمام مراحل و مراتب صفات و سماتِ حضرت ربّ الارباب جاری است. علمی جز علم خدا نیست؛ قدرتی جز قدرت خدا نیست. خدا به ممکنات از قدرت خودش تملیک میکند به اندازهای که بخواهد؛ آن تملیک را هم به نظام الاشرف فالاشرف و به نظام علمی انجام می‌دهد.

این چراغ وقتی میخواهد فضا را روشن کند، اول لامپ را روشن میکند، بعد هوای مجاور را، بعد هوای دورتر را، بعد فضای دورتر را، تا جایی که شعاع این چراغ میتواند برود و برسد. قاعده «ممکن اشرف» و «امکان اشرف» این را میگوید که خدای متعال، ابتدا «ممکن اشرف» را به نور خودش منوّر می‌کند. نور حیات، نور علم، نور قدرت، نور وجود، نور رحمت، نور حلم، نور عزّت، نور کبریائیت، نور سلطنت، نور هیمنت، نور مؤمنیت و برو تا آخر اسماء الهیه. خدای متعال ابتدا «ممکن اشرف» را روشن می‌کند. اول به ذات مقدّس خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمّد9 از

نور حیات خودش و از نور قدرت و از نور علم خودش به مقداری که میخواهد تملیک میکند. آن وقت پیغمبر9 به اذن خدا، نور حیات و نور قدرت و نور علم و دانایی را مالک میشود. قرآن می‌گوید:

(هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ) [10]

به سخن امیرالمؤمنین7 خوب توجّه کنید. قربان خاک پای قنبرش بشوم! علی7 هر جملهای که در هر مبحثی گفته است، نشانه بزرگی است بر این که علی7، ولی خداست. امیرالمؤمنین7 میفرماید:

«وَ بِالْقُدْرَةِ الَّتي مَلَّكَكَها وَ هُوَ بِها اَمْلَكُ.»

آقایان طلابِ اهل علم! خلقت به جعل نیست! نه به جعل وجود است نه به جعل ماهیت؛ بلکه «خلقت به تملیک است». توحید در تمام مراحل جاری است. در عالم، علمی جز علم خدا، قدرتی جز قدرت خدا و حیاتی جز حیات خدا نیست. خدا از قدرت خودش به مقداری که بخواهد به خاتم‌الأنبیاء9 تملیک میکند. آن وقت خاتم‌الأنبیاء9، به «قدرت خدا» توانا میشوند؛ به «حیات خدا» زنده میشوند؛ به «علم خدا» دانا میشوند.

موقعی که امیرالمؤمنین9 بدن پیغمبر9 را غسل میدادند، چند عبارت گفتهاند. علی7 موجود عجیبی است! واقعاً اسم «قدّوس» خدا، علی7 است. به هر گوشه از کلمات او که نگاه می‌کنی، یک اقیانوس متلاطمی از معرفت است. میگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْک وَ بِک وَ لَک وَ إِلَیک» آه آه! «خدایا! این، از توست و به توست و برای توست و به سوی توست.» ما به قدرت خدا، توانا هستیم.

در نماز وقتی میخواهی بلند شوی، چه میگویی؟ چون فرود آمدن زحمتی ندارد. زمین خوردن، معونه‌ای نمی‌خواهد! امّا بلند شدن، معونه و زور می‌خواهد. این‌جا، جایی است که قدرت لازم است. وقتی میخواهی در نماز از زمین بلند شوی چه میگویی؟ میگویی: «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ» [11] به «حول خدا و قدرت خدا»، من بلند میشوم. از قدرت خدا، به هزار واسطه و به مقدار معین به ما تملیک شده است و ما، به «قدرت خدا» حرکت میکنیم. پیغمبر9 هم همین عبارت را در نمازش میخواند. پیغمبر9 هم در نمازش وقتی که می‌خواست بلند شود همین عبارت را میگفت: «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ». فقط یک «قوّت» در عالمِ وجود است. نهایت آن که در نظام خلقت، به مقداری معین به پیغمبر9 تملیک میشود و از راه پیغمبر9 به امیرالمؤمنین7 و از راه امیرالمؤمنین7 به ائمّه: و از ائمّه: به انبیاء: و از انبیاء9 به اولیاء و از اولیاء به ملائکه تملیک

میشود و در روایات، این نظام آفرینش را بیان کردهاند. آفرینش، نظم دارد؛ آفرینش، حساب دارد. آفرینش، گُتره و گزاف نیست. نظام آفرینش، «اخسّ» و «اشرف» را در یک رتبه قرار نمی‌دهد. در نظام آفرینش، «اشرف»، مقدّم است و «اخسّ»، مؤخّر است؛ «اعلی»، جلوتر است و «ادنی»، پایینتر است.

پیغمبر9 می‌فرمایند: «یا جابر! اوّلُ ما خَلَقَ الله نورُ نبیک ثُم خَلَقَ مِنْهُ كلُّ خَیرٍ» [12] . اوّل، وجود مسعود خاتم‌الأنبیاء9 است، پس از ایشان، علی مرتضی7 است، پس از ایشان، ائمّه هدی: است، پس از آنان، انبیاء: است، پس از آنان، اولیاء است، پس از آنان، ملائکه و روح است، پس از آنان، موجودات دیگر با نظامی که دارند. و همه این‌ها بر اساس نظم و حسابی که دارند، از حیاتِ خدا میگیرند، از علمِ خدا میگیرند، از قدرتِ خدا میگیرند، از رحمتِ خدا میگیرند، از حُسنِ خدا میگیرند، از جلالِ خدا میگیرند، از جمالِ خدا میگیرند، از کبریائیتِ خدا میگیرند؛ برو تا آخر اسماء الهیه. این را فهمیدید؟

آقایان! این نکته خیلی حساس است. به خدا قسم، من این نکته ها را همه جا نمیگویم. این جا هم یک گوشه پردهاش را بالا میزنم. چون فضلاء خیلی هستند و بزرگان روحانیون تشریف فرما هستند، به خاطر حضور آن‌ها اشاره میکنم.

هر موجود اشرف، به اذن خدا، قیومِ موجود اخس است. هر رتبه پایین، به اذن خدا از رتبه بالا مالک میشود. خدا تملیک میکند ولی به ترتیب «الاشرف فالاشرف». یعنی خاتم‌الأنبیاء9 از نور عظمت خدا میگیرد. علی مرتضی7 به اذن خدا از نور خاتم‌الأنبیاء9 مالک میشود. ائمّه هدی: به تملیک خدا، از نور پیغمبر9 و حضرت مرتضی علی7 مالک میشوند. و تا آخر موجودات همین طور است. آن وقت، هر موجود اشرف، قیم و قیوم و نگهدارنده موجود اخسّ است؛ هر رتبه بالایی، قیم و قیوم رتبه پایین است؛ امّا به قیومیت خداوند متعال. لذا هر اشرف نسبت به اخس، «ولی» است و اخس، تحت ولایت «كوْنی» اشرف است.

بعضی در مورد ولایت تکوینی و ولایت تشریعی شبهه می‌کنند. این بچّه‌ها باید بروند نخود خام بخورند! بدبخت! تو چه می‌فهمی ولایت تکوینی چیست و ولایت تشریعی چیست؟ ولایت تکوینی، از خدا شروع میشود و تا آخرین شریفِ موجودات میآید. هر رتبه بالایی به ولایت خدا، «ولی» رتبه پایین‌تر است.

(إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) [13]

در دنیا، فقط یک ولایت است و آن، ولایت الهیه است. خدا از همان ولایت به پیغمبر9 تملیک میکند و خدا از ولایت پیغمبر9 به علی‌بن ابی‌طالب9 تملیک میکند. خدا از برای همه «ولی» است و خاتم النبیاء برای مادون خود «ولی» است. ولایت او هم، ولایت تکوینی و قیومیت تکوینی است. هر مرتبه پایینی به قیومیت خدا و به اذن خدا، قائم به مرتبه بالا است. این، رشته خلقت و حقیقت ولایت است.

همین قیومیت را دیدی؟ به اذن خدا تو به مخلوقات نفسی خودت قیومیت داری. آن مرتبه بالاتری که ما به اذن خدا، قائم به او هستیم، پیغمبر9، این قیومیت را نسبت به ما دارد؛ و خدا قیومِ کلّ است؛ و خدا قیومِ قیوم است؛ و خدا ولی ولی است.

«اولیاء»، خیلی متعدّد هستند. (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ) [14] خداوند ولی تمام اولیاء است. کلیه ولایت‌ها از خدا سر چشمه میگیرد و به خداست و از خداست و به سوی خداست. این توحید اسلام و قرآن است. توجّه فرمودید یا نه؟ نمونهاش هم، خودت هستی نسبت به آفرینشها و مخلوقات نَفْسی خودت. هر قیومیتی که تو نسبت به مخلوقات نفْسی خودت داری، همان قیومیت را حقّ متعال به تو دارد.

حالا این بحث را می‌بندم. البتّه به خود خدا قسم، مطلب توحید قرآن، نافذتر و بالاتر از این است! بی‌خود نیست که پیغمبر9 آمده و میگوید: «شریعت من، الی ابد است». بی‌خود نیست که اسلام تا پایان دنیا، دین جاوید شده است. چون هیچ چیز کوچکی را در ابواب معارف الهی فروگذار نکرده است. خودش هم میفرماید: «لَقَدْ جِئْتُكمْ بِهَا بَيضَاءَ نَقِيةً» [15] یعنی: «من معارف توحیدی را به طور روشن و پاک آورده‌ام.» (وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ) [16] إن شاء الله در بحث قرآن این‌ها را برایتان شرح می‌دهم، چون می‌خواهم إن شاء الله سه چهار شب در مورد قرآن صحبت کنم.

این را بدانید که من بر اساس تقلید از بابا و ننه‌ام مسلمان نیستم! بر اساس تقلید از استاد و معلّم و پیرمردها مسلمان نشدم! من یک قدری که درس ادبیات را خواندم و درس فلسفه و کلام و فقه و اصول و این‌ها را دیدم، به این فکر افتادم که ببینم دین حقّ کدام است؟ تا بر اساس علم و منطق، دین خود را انتخاب و اختیار کنم. اغلب این ادیان رائج را فهمیده‌ام و پنبه سر تا پای تورات و انجیل را زده‌ام. این را بدانید! آن قدر هم با این خاخام‌ها و با کشیش‌ها در جوال رفته‌ام و آن‌ها را زخمی کرده‌ام و بیرون آمده‌ام! بسیار زیاد! این چنین نبوده است یک تورات و یک عهد عتیق را

بخوانم. با این خاخام‌های یهودی و ملا یوسف‌ها، با این‌ها خیلی سر و کلّه زده‌ام. خیلی حرف زده‌ام. خدا می‌داند یکی از آن‌ها بیست و سه سال و دیگری، یازده سال در مشهد ما بودند. آن قدر با این‌ها سر و کله زدم تا بفهمم آیا چیزی از معارف الهی در بین آن‌ها هست؟ خدا شاهد است ادیان دیگر در برابر دین اسلام، مثل یک لپه نخود در برابر کوه هیمالیا است یا مثل قطره آب در مقابل دریای آتلانتیک است! شما نمیدانید دین اسلام چیست؟ یک دریای موّاجی از علوم است به ویژه علم توحید و خداشناسی. توحیدی که اسلام دارد، عجیب است و عظیم است. این حرف‌هایی که من گفتم، والله اگر کشیش‌های نصرانی به خواب شبشان دیده باشند یا به متخیله آن‌ها خطور کرده باشد! وقتی من این صحبتها را برای آن‌ها بیان میکردم، خاخام‌های یهودی گیج میشدند! اگر نه این بود که تعلّق و تعصّب یهودیت نداشتند، میبایست مسلمان شوند؛ امّا تعصّبشان اجازه نداد. (وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ) [17] (يعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ ينْكرُونَها) [18] بی‌پیرها حقّ را می‌دیدند و چشم روی هم می‌گذاشتند و پا روی حقّ میگذاشتند.

این توحید را بگذار در کنار با توحیدی که تورات میگوید، مقایسه کنید. در تورات آمده است: خدا آمد و از سر شب تا صبح با یعقوب7 کشتی گرفتند. یعقوب کمر خدا را گرفت و گفت: «زود باش، به من پیغمبری بده! برکت بده!» خدا گفت: «بهت نمی‌دهم!» یعقوب گفت: «تا ندهی، من هم ولت رهایت نمیکنم!» کمر خدا را گرفت. هر چه خدا گفت: «ولم کن، ولم کن!» یعقوب، رها نکرد و گفت: «برکت بده تا ولت کنم. به این مفتی تو را گیر آورده‌ام! تا برکت ندهی محال است رها کنم». طلوع فجر شد. هوا روشن شد. خدا به یعقوب گفت: «یعقوب! رهایم کن! هوا روشن شده، الآن مردم می‌آیند و هر دوی ما، رسوا می‌شویم.» یعقوب دوباره گفت: «تا ندهی، ولت نمی‌کنم! تا برکت ندهی رهایت نمیکنم!» خدا پاشنه پایش را به ران یعقوب گذاشت. یک فشاری داد بلکه پای یعقوب درد بگیرد و رها کند. ران یعقوب به درد آمد و الآن، آن رگ عِرْقُ النَساء که در یهودی‌هاست، مال بابایشان اسرائیل یا همان یعقوب است. یعقوب گفت: «من رهایت نمیکنم! باید به من برکت بدهی.» بالاخره خدا دید نزدیک است رسوا شود، لذا برکت پیامبری را به یعقوب داد! برکت نبوّتی. پیغمبری را با حیله‌گری از خدا می‌گیرد! بعد، یعقوب، خدا را ول کرد! این چرت و پرت‌ها، توحید و معارف الهیه آن‌ها است.

معارف الهیه مسیحیها چیست؟ «خدا سه تاست و یکی است؛ در عین این که سه تاست، یکی است؛ و در عین حالی که یکی است؛ سه تاست!» تباین بین مراتب اعداد، بالذات است. آقایان محصّلین! مراتب اعداد، متباین بالذات است و هیچ یک با دیگری تطبیق نمیکند. یعنی: «دو»، «سه» نمی‌شود

و «سه»، «چهار» نمیشود. سه، سه است و چهار، چهار است. محال است سه، چهار بشود و یا چهار، سه بشود. درست است یا نه؟ ولی آقایان میگویند: «این مطلب، سِرّ و رمز کلیسا است؛ هر سه تای آن‌ها یکی است. «اب» و «ابن» و «روح القدس» همگن شد. در عین این که یکی است، سه تا است و در عین این که سه تا است، یکی است. یکی از آن‌ها پدر است، یکی از آن‌ها مادر است، یکی از آن‌ها فرزند است. در عین این که پدر و مادر و فرزند هستند، باز هم یکی هستند!» این چرت و پرت‌های نصرانی‌هاست. در حالی که خدا در قرآن میگوید:

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ @ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ @ اللهُ الصَّمَدُ @ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ @ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) [19]

باز این جا یک کلمه برای علما بگویم. آقایان علما! فضلای مجلس! (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ)، تنها نمیخواهد نصاری را در اعتقادشان به اقانیم ثلاثه بزند و بکوبد. تنها نمیخواهد ولادت جسمانی خدا و فرزند داشتن خدا و یا مادر داشتن خدا را رد کند. بلکه ولادت عرفانی که عرفا می‌گویند را هم میکوبد.

عرفا به اعیان ثابته مستجنّ در کنه ذات قائل هستند. آن وقت آن اعیان ثابته‌ای که مستجنّ در کنه ذات هستند و موجود به وجود ذات حقّ متعال هستند، می‌گویند: موجود شدند به وجود خارجی. این حرف عرفاست و پرده بالای توحید آن‌هاست که محی‌الدین عربی و شمس‌الدین قونوی و فنّاری و امثال این‌ها گفتهاند. این، عین «ولادت» است. اعیان ثابته در کنه ذات که به وجودات علمی و به وجودات خارجی موجود میشوند، در کنه ذات، مستجن هستند، این همان «ولادت» است در حالی که قرآن می‌گوید: (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ). این مزخرفی که عرفا گفته‌اند و میگویند که اعیان ثابته در کنه ذات بوده است، غلط است. این ولادت است و خدا (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ). خدا می‌داند آدم وقتی به این قرآن نگاه می‌کند، به هر کلمهای از آن که نگاه میکنم، می‌بینم اقیانوسی از علم است. (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ) حرف نصاری را میکوبد. خدایان سه‌گانه، یعنی حرفی که «پولس» آورد و الا خود عیسی مسیح7 که چنین مطلبی را نفرموده است. عیسی مسیح7 که چیزی در مورد «اقانیم ثلاثه» نگفت. بعدها، پولس اقنوم‌ها را در آورد. پولس در میان نصاری، مانند عُمَر است در میان مسلمین! تمام خرابی‌ها در دین مسیحیت را پولس کرده است. اقانیم ثلاثه را او درآورد. و البتّه گفتیم که (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ) تنها این را نمی‌خواهد بزند. (لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ) می‌خواهد اعیان ثابته عرفا را هم که پرده بالای توحید آن‌هاست، باطل کند.

به هر حال، من پس از مطالعه و بررسی در مورد ادیان مختلف، دیدم که توحید اسلام، عجیب توحیدی است. اگر خدا هست که هست، همان است که قرآن و اسلام میگوید. اگر آفرینش و نظم آفرینش هست، همان است که قرآن و اسلام و خاتم‌الأنبیاء9 و ائمّه هدی: میگویند. خدا شاهد است از همین راه من به اسلام ایمان آوردم و قبول کردم. قبول کردن اسلام توسط من، بر اساس مبنای معرفت توحیدی اسلام است که از همین مبنای معرفت توحیدی، باب نُبُوّات، باب نُبُوّات و باب ولایات فتح می‌شود. از این جا فهمیدم اسلام بر حقّ است؛ «قوله حقّ فهو حقّ.» اگر «خدا»، آن است که قرآن می‌گوید و آن است که خاتم‌الأنبیاء9 گفته است، پس خدایی که بشود با فکر درستش کرد، خدایی که بشود با عقل درستش کرد، خدایی که بشود بحث در ذات و صفات او کرد، خدا نیست. «خدا» آن کسی است که قدّوس باشد و در قدّوسیت خود، سبّوح باشد. «خدا» آن است که نتوان او را انکار کرد و نتوان او را تشبیه کرد و نتوان او را تعطیل کرد.

مکین لامکان هستم زمین و آسمان هستم

نه این استم نه آنستم، بلند از عقل و از فکرم

خوب! حالا دیگر این مبحث بماند. دیشب، یکی از رفقای من، یک سؤالی پرسید. من لازم میدانم جواب این سؤال را علنی بگویم. گفت: «شما به ما می‌گویید: فطرت دائماً در تحوّل است. راه صاف کردن فطرت چیست؟ راه این است که فطرت، ساده و صاف شود تا ما به لقاء خدا نائل شویم، و آن معرّفی خدا را بیابیم، راهش چیست؟» خیلی سؤال شیرینی بود! گفتم: چشم! بالای منبر میگویم که همه بفهمند.

آقایان! راه صاف کردن فطرت، «بندگی خدا» است. به محض این که فطرتت روشن شد که قائم به غیر است و خالق دارد و قیوم دارد، به حکم عقل، باید بندگی کرد. عقل میگوید: آهای صاحب فطرت که یافتی قیوم داری! در مقابل او خاضع شو؛ خاشع شو؛ کوچکی او را بکن؛ در مقابل او، استکانت کن؛ سر تسلیم و خضوع در مقابل او فرود بیاور. بگو: «سُبْحَانَ اللهِ»؛ یعنی: منزّه است از این که بتوانم با فکرم، او را مشخّص کنم. بگو: «الْحَمْدُ لِلهِ»؛ چون سر تا پا، غرق نعمتها هستی. بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»؛ چون در دریا هم او هست؛ در صحرا هم او هست؛ در خواب هم او هست؛ در بیداری هم او هست؛ در حال مرضت هم او را می‌یابی؛ در حال صحّتت هم او را می‌یابی؛ در حال غنایت هم او را می‌یابی؛ در حال فقرت هم او را می‌یابی؛ در جوانی‌ات هم او را می‌یابی؛ در پیری‌ات هم او را می‌یابی؛ در تمام احوال، در تمام اطوار، در تمام ادوار، در تمام ازمنه و در تمام

امکنه، یک حقیقتی را که از عقل تو محجوب است و به وجدان تو نمایان است، او را مییابی. پس در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» دو «اله» را نمی‌یابی، دو قیوم را نمی‌یابی. آقایان علما! دوئیت، تعین میخواهد. دوئیت، تعین و تمایز دارد. بین دو چیز، تمایز و تعین است و در خدا تعین نیست؛ در خدا تمایز نیست؛ در خدا تشخّص نیست که با عقل بتوان آن را معین و مشخّص کرد. پس: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». علماء توجّه کردند چه گفتم؟ یک دریا مطلب در این یک سطر ریختم! بر وحدت خدا، برهان نمیخواهیم! خود خدا، برهان وحدت خودش است. خود فطرت، برهان وحدت خداست. بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». عقل به ما میگوید: ای صاحب فطرت که خدا را وجدان کردی، بگو: «اللهُ أَكبَرُ». پیغمبر9 چهار کلمه آورده است که چهار خشت طلای بهشتی است. «سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكبَرُ». از تو چیز دیگری نمیخواهد. حال که خدا را یافتی، خضوع کن؛ خشوع کن؛ کوچکی کن؛ تسلیم او باش؛ مثل مُرده بین دو دست غسّال، خودت را زیر فرمان خدا بینداز؛ متحرّک به تحریک او بشو؛ ساکن به تسکین او بشو. او به هر جهتی که تو را می‌پیچاند، بپیچ و دائماً متوجّه او باش. نکته این است! دائماً متوجّه او باش. دائماً وقار او را حفظ کن. (ما لَكمْ لا تَرْجُونَ لِلهِ وَقاراً وَ قَدْ خَلَقَكمْ أَطْواراً) [20]

این قرآن را بخوانید! ان شاء الله در بحث قرآن یک چیزهایی برایتان خواهم گفت! (ما لَكمْ لا تَرْجُونَ لِلهِ وَقاراً وَ قَدْ خَلَقَكمْ أَطْواراً) چرا در مقابل خدا، ادب را حفظ نمیکنید؟ چرا وقار خدا را نگه نمیدارید؟ در مقابل یک رئیس پوسیده‌ای، آن قدر وقار نگه می‌دارید! هر شبانه روز، در مقابل او هفتاد مرتبه، خم می‌شوید. روزی پنج مرتبه هم برای خدا خم شوید و بگویید: «سُبْحَانَ رَبِّی الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ.» خاک بر سرت کنند! کسی که به تو چیزی دهد، می‌روی به پای او می‌افتی! برای دیگران نفست نمیگیرد، ولی برای خدا نفست میگیرد؟ روزی ده مرتبه به سجده برو و بگو: «سُبْحَانَ رَبِّی الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ.» به هر شخص پوسیده‌ای تکیه می‌کنی و اعتماد و اتّکاء قلبی داری! ای نافهم! به خدا تکیه کن؛ به خدا اعتماد کن؛ به خدا متّکی شو؛ به خدا متوکل شو. این‌ها را عقل به ما میگوید. بعد از آن که فطرت ما، ما را به خدا آگاه کرد، عقل میگوید: حال، وظیفه تو، عبودیت است. حالا وظیفه تو، بندگی است. حالا وظیفه تو، خاکساری و تذلّل است. هر چه تذلّل بیشتر شود، شهود خدا بهتر و شدیدتر و لقاء خدا عظیم‌تر و معارف الهیه روشن‌تر میشود.

(الَّذینَ یَذْكُرُونَ اللهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ) [21]

(أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ) [22]

(أُذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً) [23]

(وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً) [24]

عزیز من! یاد خدا باش. عزیز من! متوجّه خدا باش. راه صفای فطرت همین است. برای همین هم، ما را آفریده‌اند.

(وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَ وَ الانسَ إلاَّ لیَعْبُدونِ) [25]

(وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ) [26]

بندگی کن، بندگی کن، بندگی! اگر بندگی را ادامه دادی، معارف توحیدیت روشن‌تر میشود. حقایق عرفانت، روشن‌تر و محکم‌تر میشود. فطرتت هم سالم می‌ماند. لذا به ما میگویند ذکر خدا کنید، ذکر قلبی!

البتّه یک نکته هم هست، آن را هم برای فضلا و رفقای خودم عرضه بدارم. آقایان فضلا! «آدمی فربه شود از راه گوش.» شنیدن از راه گوش، در انسان اثر دارد. تلقینات از راه گوش می‌شود. از راه گوش، نَفْسِ انسان خبردار میشود. لذا به ما میگویند: ذکر لفظی کنید؛ دعاها را بخوانید؛ نمازها را بخوانید. این دعاها، خاصیت‌ها دارد؛ این دعاها، اثرها دارد. مخصوصاً اگر زبان عربی بدانید و معنی دعا را بفهمید، شما را عوض می‌کند. خدا شاهد است آن چه را میگویم، تا ندیده باشم نمی‌گویم. از این دعاها غفلت نکنید! ما انحاء دعاها داریم؛ یک رقم و دو رقم نیست. ما «تعقیبات» داریم، ما «احراز» داریم، ما «اوراد» داریم، ما «دعاهای سرّ» داریم، ما «ادعیه قدسیه» داریم، ما «عمل السّنة» داریم، ما «عمل الأسبوع» داریم، ما دعاهای همه روزه داریم، دعاهای همه هفته داریم، دعاهای همه ماهه داریم، دعاهای همه ساله داریم. دعاهای کوچک داریم، دعاهای بزرگ داریم. هر کدامش یک خاصیتی دارد.

گاهی سر افطار، حلوا می‌آورند، شیرین است. مربّا می‌آورند، آن هم شیرین است. شکر هم می‌آورند، آن هم شیرین است. خوب گوش بدهید. قند هم می‌آورند، آن هم شیرین است. باقلوا هم می‌آورند، آن هم شیرین است. خربزه هم می‌آورند، آن هم شیرین است. درست است؟ این‌ها چیزهایی است که الآن به فکرم رسید. آن چیزهایی که شما می‌خورید، همه‌اش به فکر ما نمی‌آید! این‌ها همه‌اش شیرین است، امّا هر کدام یک خاصیتی دارد. یادم آمد! از پولکی‌های اصفهان هست که بخورد! آب نبات هم می‌آورند، شیرین است. نبات هم می‌آورند، شیرین است. همه این‌ها، شیرین است، امّا هر کدامش یک خاصیتی دارد؛ هر کدام یک مزهای دارد. آدمِ چیزفهم، آن کسی است که

هم از حلوا بخورد، هم از مربّا بخورد، هم از عسل بخورد، هم قند را در چایی بریزد و چایی را شیرین کند، هم آب نبات را در دهانش بگذارد و اگر پیرمرد است، نبات را بمکد! التفات فرمودید یا نه؟ از همه این‌ها بخورد.

ترشی می‌آورند. ترشی آبغوره، ترشی لیمو، آب لیمو، ترشی انبه و ترشی‌های مختلفی که هست. مردم از همه نوع ترشی می‌خورند، چون هر کدام، یک مزه و یک خاصیت مخصوصی دارد.

دعاها همین طور است. همه دعاست، امّا هر دعایی یک خاصیتی دارد. یک دعا، جلوه جمال خدا را روشن می‌کند. یک دعا، جلوه جلال خدا را به ما مینمایاند. یک دعا، حال رفاقت و انس ما را با خدا زیاد میکند. یک دعا، ما را از عظمت خدا میترساند و دست و پای ما را پیچ و مُهره می‌کند. یک دعا، چشمه عرفان ما را به خدا باز میکند. یک دعا، قوّت قلب و طُمأنینه نفْس ما را زیاد می‌کند. دعاها، مختلف است.

رفقا! دعاهای مختلف را بخوانید. جوان‌های عزیز من! ای محصّلین علوم جدیده! من این مطالبی را که عرض میکنم با تحصیلات شما منافی نمی‌دانم. تحصیلاتتان را بکنید. ما باید شیمیست‌های فوق‌العاده داشته باشیم. ما باید فیزیکدان‌های فوق‌العاده داشته باشیم. باید ان شاء الله به همّت شما محصّلین جوان، ما شرق را از گدایی غرب خلاص کنیم. ما باید غرب را گدای خودمان کنیم. ما همان‌ها هستیم که در اندلس، اروپایی‌ها می‌آمدند پیش ما گدایی علم می‌کردند. الآن هم ما باید در علوم طبیعی و در علوم ریاضی، بایستی استاد بشر شویم. باید اروپا و آمریکا، گدای ما شوند. این‌ها به جای خود درست است؛ باید تحصیل کنید. ولی در عین حال از دعا و دین هم غفلت نکنید. از خدا و آئین هم غفلت نکنید. این دعاها را بخوانید. دعاها، اثرها دارد. دعاها، خاصیت‌ها دارد. اگر بخواهم درباره خاصیت دعاها، بحث کنم، به جان خودم هفت هشت شب طول می‌کشد. دعا اثر دارد، خواه بفهمی یا نفهمی. اگر معنی‌هایش را بدانی، اثرش بیشتر است. بعضی از دعاها است که چه معنی‌اش را بدانی یا ندانی، اثر دارد. اثر طبیعی دارد، اثر روحانی دارد. قلبتان را صاف میکند. روحتان را روشن و منوّر میکند. به خدا تا ندیده باشم، نمی‌گویم. تا این راه را نرفته باشم، این طور تعقیب نمیکنم. دعاها همه و هر کدام، یک خاصیت مخصوصی دارد. دعا کنید.

نماز! آه آه! نمازهای واجب داریم. نمازهای مستحب داریم. رواتب یومیه، در هر شبانه روز پنجاه و یک رکعت است. حالا ماه رمضان هم هست. سحرها هم بیدار هستید. اقلاً رواتب یومیه را بخوانید. این نمازها، خاصیت‌ها دارد. نمازهای چهار رکعتی، دو رکعتی، صد «قُلْ هُوَ الله»، صد

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، نماز جعفر طیار7، نماز امیرالمؤمنین7، نماز فاطمه زهرا3، نماز امام زمان7، هر کدام یک خاصیتی دارد، یک مزه‌ای دارد. یک جلوه خدایی در هر یک از این‌ها هست. این‌ها را بخوانید. این‌ها، راه پاک شدن فطرت است. این‌ها از راه گوش، توجّه قلبی را به خدا منعطف میکند. فطرت غالباً، بلکه گاهی دائماً، مراقب خدا میشود و در شهودِ حقّ تعالی می‌شود.

خدایا! به ذات مقدّست، در این ماه مبارک، توفیق بندگی، تذکر قلبی و تذکر زبانی به همه جمع حاضر عطا بفرما.

«یا مَنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِکرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنی » [27] اگر کیفم کوک بود، یک وقتی یک پرده از عبادت را می‌گویم. حالا مال فردا شب؛ تا یک رمزی از عبادت را هم بدانید. ای کسی که اسم تو، داروی دردها است؛ ای کسی که یاد تو شفای بیماری‌ها است؛ ای خدا! ای کسی که پیروی، اطاعت و بندگی تو، غنا و بی‌نیازی از ما سوا است.

بنده را سر بر آستان بودن

بهتر از پا بر آسمان سودن

اگر توی بندگی خدا بروی، لذّت آن را می‌چشی! افسوس دیگر این حرف‌ها دِمُدِه شده است! این حرف‌ها، مال منبرهای نود سال قبل است! حالا جوان‌های امروزی، منوّر الفکر، فکرهایشان را نوره کشیده‌اند! و می‌گویند: «از اوضاع روز حرف بزن». آی خاک بر سرشان کنند!

بنده را سر بر آستان بودن نَفَسي دررضاي حضرت دوست

بهتر از پا بر آسمان سودن بهتر از عمر جاودان بودن

یک نَفَس در بندگی خدا بکشی، بهتر از هفتاد سال زندگی حیوانی است که داری! این زندگی است؟ آه! همه‌اش خوردن، بعد از دروازه بالا خیابان، واردات را وارد کردن و از پایین خیابان، صادرات را بیرون کردن! اگر زندگی، همین است، الاغ‌ها از ما خوشبخت‌تر هستند! اگر زندگی همین است، گاوها از ما سعادتمندتر و خوشبخت‌تر هستند. چون بهتر میخورند و بهتر جماع میکنند!

نَفَسي دررضاي حضرت دوست گه چو زنجیر سر به حلقه در

بهتر از عمر جاودان بودن گه چو در، سر بر آستان بودن

آی جوان‌ها! به خود خدا قسم، روی علاقه‌ای که به شما دارم میگویم. من به این پیر و پاتال‌ها، زهوار در رفته‌ها چه بگویم؟ این‌ها، همین هستند که هستند. اگر خوب هستند، بد نمی‌شوند و اگر بد

هستند، دیگر خوب نمی‌شوند. من به شما جوان‌ها علاقمند هستم و دلم می‌خواهد این مطالب را به شما بگویم. به امیرالمؤمنین7، دوستتان دارم و خیر شما را میخواهم. این شب‌های ماه رمضان، سحرها را بیدار هستید. خواه ناخواه بیدار هستید. چون خانواده‌هایتان سحری می‌خورند و روزه می‌گیرند و شما هم بیدار هستید. ده دقیقه یا یک ربع، در یک اطاق خلوت بروید، یک جایی که تاریک باشد و کسی نباشد. آن جا بنشینید با زبان پدر مادری‌تان و به طور خودمانی، با خدا صحبت کنید. این حرف را از من بشنوید. اگر بد دیدید، بر من لعنت کنید. اگر خیرش را ندیدید و لذّتش را نچشیدید، اگر من زنده باشم، لعنتم کنید؛ اگر مُرده باشم، بیایید لگد بر قبرم بزنید! والله خیر شما را می‌خواهم. خیلی هم آسان است. جوان‌ها! بگویید: خدا! بد هستم. خدا! رد هستم...

[1] . روم: 30

[2] . بحارالأنوار، ج49، ص184 / عیون أخبار الرضا7، ج2، ص171 و 172

مشابه این واقعه براي حضرت کاظم7 (بحارالأنوار، ج48، ص41 و 42) و حضرت هادي7 (بحارالأنوار، ج50، ص146 و 147) نیز نقل شده است.

[3] . این جمله، حدیث نیست، بلکه عبارتي از ابن عربي است: فصوص الحکم (دار الکتب العربي)، فص اسحاقیه، ص88

[4] . بحارالأنوار، ج87، ص97 (دعاي سمات)

[5] . الکافي، ج1، ص110 / التوحید (للصدوق)، ص148

[6] . نحل: 40

[7] . یس: 82

[8] . اگر خداوند روح را از اوج بلند براي حکمتي تنزل داده است، همانا آن حکمت بر دیده خردمند یگانه پوشیده است.

[9] . بحارالأنوار، ج89، ص348 / التوحید (للصدوق)، ص89

[10] . ص39

[11] . الکافي، ج3، ص338

[12] . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ9: أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ تَعَالَی مَا هُوَ؟ فَقَالَ: نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللهُ ثُمَ خَلَقَ مِنْهُ كُلَ خَيْرٍ. (بحارالأنوار، ج15، ص24)

[13] . مائده: 55

[14] . توبه: 71

[15] . بحارالأنوار، ج2، ص99

[16] . اعراف: 52

[17] . نمل: 14

[18] . نحل: 83

[19] . توحید: 1-4

[20] . نوح: 13 و 14

[21] . آل عمران: 191

[22] . رعد: 28

[23] . احزاب: 41

[24] . انفال: 45 / جمعه: 10

[25] . ذاریات: 56

[26] . بیّنة: 5

[27] . إقبال الأعمال، ج2، ص710 (دعاي کميل) / بحارالأنوار، ج87، ص62 (ادعیه زوال روز جمعه)